

# جول اوستین

---

چگونه به راحتی به کسی  
وابسته نشویم؟

B+



25 دقیقه سخنرانی جول اوستین را  
در این ایبوک بخوانید

## توضیحاتی در مورد این کتاب:

این کتاب ۲۵ دقیقه سخنرانی جول اوستین با همین موضوع می باشد که برای علاقمندان به مطالعه تهیه شده است.

فیلم این کتاب به صورت محصول به همراه هدایای دیگر در سایت عرضه شده است که پس از خرید فیلم، این کتاب را نیز همراه آن دریافت می کنید.

در اینجا من این کتاب را به صورت رایگان در اختیارتان قرار دادم. اگر دوست داشتید فیلم را ببینید کافیست به سایت بخش محصولات و فیلم های دانلودی مراجعه کنید.

این کتاب را در هیچ جایی نمی توانید پیدا کنید، ۲۵ دقیقه از صحبت های ارزشمند جول اوستین در کلیسای ۱۶ هزار نفره آمریکا در آن گنجانده شده است.

خواندن آن حداکثر ۱۵ دقیقه زمان خواهد برد.

امروز می خواهم درباره «تکیه نکردن و وابسته نشدن به مردم» با شما صحبت کنم. بسیار حس قشنگی است که دیگران ما را باور داشته باشند یا کاری کنند که ما احساس با ارزش بودن بکنیم.

ما عاشق زمانی هستیم که همسرمان از ما تعریف می کند یا زمانی که دوستی به ما دلگرمی می دهد یا وقتی که همکاران مان تا دیروقت می مانند تا در پروژه به ما کمک کنند.

خدا از مردم استفاده می کند تا به ما کمک کند به سمت اهداف مان حرکت کنیم. اما نکته این است:

**شما نباید آنقدر به دیگران وابسته شوید تا احساس لیاقت و ارزشمندی ای که در**

**وجودتان احساس می کنید، به رفتاری که دیگران با شما می کنند،**

**بستگی داشته باشد.**

آسان است که به تعریف هایی که دیگران از ما می کنند عادت کنیم، به دلگرمی هایشان عادت کنیم یا به تشویق کردن هایشان عادت کنیم.

شما به خاطر اینکه حس خوبی نسبت به خودتان داشته باشید، به آنها عادت می کنید، به خاطر اینکه باعث اعتباربخشیدن به شما می شوند یا احساس لیاقت بکنید، به آنها عادت می کنید اما درست مثل مواد مخدر، اگر شما را نسازند و انتظارات تان را برآورده نکنند، ناامید و دلسرد می شوید، سپس کارهای عجیبی می کنید تا نظرشان را جلب کنید.

مشکل این است که شما تلاش می کنید که چیزی را از دیگران بگیرید که فقط خدا می تواند به شما بدهد.

احساس ارزشمندی و لیاقتی که در وجودتان دارید را کسی از غیر خدا نمی تواند به شما بدهد. قدر و ارزشتان از جانب فرد دیگری نیست بلکه از جانب خالق تان است.

اگر به مردم وابسته باشید، در نهایت ناامید می شوید مردم شما را ناامید می کنند. مردم معمولاً سرشان شلوغ و وقتی که بهشون نیاز دارید پیشتون نیستند. بعضی اوقات هم که حتی مردم به شما پشت می کنند.

در کتاب مقدس آمده است که پیتر دوست صمیمی حضرت عیسی بود، آنها شب و روز با هم بودند اما وقتی که حضرت عیسی بیشتر از همیشه به او نیاز داشت یعنی وقتی که می خواستند او را به صلیب بکشند پیتر حتی انکار کرد که او را می شناسد.

در این زمان حضرت عیسی می توانست ناراحت بشود و بگوید: خداوندا متوجه نمی شوم چرا دوستم به خاطر من آنجا نبود؟

ولی این کار را نکرد، چون می دانست ممکن بود سرنوشتش را از دست بدهد.

به دیگران وابسته نشوید، کاری که انجام می دهند یا نمی دهند، ارزش شما را تعیین نمی کند. چیزی که به شما می دهند یا نمی دهند نمی تواند مانع رسیدن شما به هدفتان شود.

خداوند از روح خودش در شما دمیده است و تاج لطف و رحمتش را بر سر شما گذاشته

است. نیازی نیست منتظر بمانید تا دیگران شما را قبول کنند، کافیت خودتان، خودتان را قبول داشته باشید.

مردم شاید نتوانند شما را تشویق کنند و دلگرمی بدهند، ولی خودتان می توانید این کار را برای خودتان بکنید.

مردم شاید نتوانند کاری کنند که شما احساس خاص بودن کنید اما خودتان می توانید کاری کنید که این احساس را برای خود به وجود بیاورید.

من بنده ی خداوند بزرگ هستم و می دانم که تاج رحمتش را بر سرم نهاده است، من منحصر به فرد هستم من اشرف مخلوقات هستم.

اگر برای خودتان ارزش قائل شوید مطمئنا روابط بهتری با دیگران خواهید داشت.

اگر به شخص دیگری وابسته باشید اینگونه همیشه نیازمند و سربار آنها خواهید بود و منتظر خواهید بود تا افراد دیگر حال شما را خوب کنند.

می توانم به شما بگویم به اندازه کافی دوستان و خانواده شما خودشان مشکل دارند، آنها به اندازه کافی خودشان مشکل دارند که به آنها رسیدگی کنند و نتوانند به خانه بیایند و ۳ ساعت روی شما کار کنند.

این کار نه تنها باعث آسیب رساندن به شما می شود بلکه برای اطرافیان تان هم منصفانه نیست. آنها مسئول خوشحالی شما نیستند آنها مسئول این نیستند به شما انگیزه بدهند! از آنها انتظاری نداشته باشید بلکه یاد بگیرید که ارزش و احترام خود را از خداوند درخواست

کنید. اگر تنها به چیزی که مردم به شما می دهند، تکیه کنید آنگاه اگر نظرشان تغییر کند و دیگر آن کارها را انجام ندهند احساس بی ارزشی می کنید.

ولی وقتی به سراغ خداوند بروید هیچکسی نمی تواند چیزی را از شما بگیرد، دیگر به این بستگی ندارد که با شما چگونه رفتار کنند یا به این بستگی ندارد که باعث شوند چه احساسی پیدا کنید یا چقدر از شما تعریف کنند...

بلکه به این موضوع بستگی دارد که شما بنده ی خداوند بزرگ هستید. می دانید که او شما را قبلاً پیش خود پذیرفته است و شما هویت و ارزش واقعی تان را از او می گیرید.

خب جول، پدر و مادرم مرا خوب بزرگ نکردند دوران کودکی خوبی نداشتم، همسرم هیچوقت از من تعریف نمی کند، رئیسم مقامی که لیاقتش را داشتم به من نداد...

با کمال احترام می گویم که وقتی شما به چیزی که می خواستید نرسیدید، یعنی به آن نیازی نداشتید. آنها نمی توانند مانع شما از رسیدن به هدفتان شوند.

حرف هایی که به شما می زنند یا کارهایی که با شما انجام می دهند، نمی تواند برنامه ای که خداوند برای زندگی شما دارد را تغییر دهد.

به چیزهای منفی توجه نکنید. فردی که رفت، در حقتان بدی کرد و نظرات ناراحت کننده داد...

به بی احترامی های دیگران توجه نکنید. این دروغ ها را باور نکنید که می گویند شما به اندازه کافی با استعداد، جذاب و خوب نیستید.

هیچکس نمی تواند ارزش واقعی شما را تعیین کند، هیچکس نمی تواند از ارزش شما کم کند.

**تنها قدرتی که مردم بر علیه شما دارند**

**قدرتی است که شما به آن ها می دهید**

افراد زیادی بودند که با حضرت عیسی مخالف بودند، سیاستمداران، رهبران دینی، افرادی که از او متنفر بودند، منتقدان و... مدام تلاش می کردند اعتبار او را زیر سوال ببرند. تلاش می کردند به او احساس بی ارزش بودن بدهند و کاری کنند تا تسلیم بشود. می توانست در دام آنها بیفتد و بگوید: من حتما زیاد خاص نبودم! به آنچه می گویند گوش بده نگاه کن چگونه با من رفتار می کنند؟

اما حضرت عیسی این قانون مهم را یاد گرفته بود. او می دانست که اعتبار و ارزشی که دارد را از مردم نمی گیرد بلکه از خدای بزرگ گرفته است.

او در باب ۵ کتاب مقدس به آنها گفت: این که شما مرا قبول داشته باشید یا نداشته باشید، نظر شما برای من هیچ اهمیتی ندارد.

او همچنین گفت: من برای اینکه احساس خوبی نسبت به خودم داشته باشم هیچ نیازی به اینکه شما مرا قبول داشته باشید، ندارم. برای رشد و پیشرفت خودم هیچ نیازی به دلگرمی و حمایت شما ندارم.

پائول این گونه در کتاب مقدس بیان کرد من برای ایجاد احساس لیاقت در خودم، محتاج



دیگران نیستم، ولی محتاج خدا هستم و وقتی می دانیم که خالق جهان همیشه همراه ماست، امکانات لازم را به ما داده است، قدرت داده است و ما را مورد لطف خودش قرار می دهد، می توانیم شانه هایمان را صاف کنیم، سرمان را بالا بگیریم و بدانیم اگر خداوند ما را قبول داشته باشد لازم نیست که نیازی به مردم داشته باشیم تا ما را قبول کنند یا نکنند.

خیلی خوبه وقتی که مردم به ما دلگرمی می دهند وقتی که ما را تشویق می کنند...

اما چیزی که من می گویم این است که فقط به آنها وابسته نشوید.

اگر کسی چیزی را که از او انتظار دارید به شما نمی دهد و شما را نمی پذیرد، هیچ مشکلی نیست، شما همواره می توانید خودتان را قبول داشته باشید، می توانید خودتان را ثابت کنید.

**شما برای ایجاد احساس لیاقت در خودتان به هیچکس نیاز ندارید**

**می توانید در مورد خودتان احساس خوبی داشته باشید**

وقتی بدانید که خداوند شما را انتخاب کرده است، شما را در منظر خود آفریده است، بذر بزرگی را درون تان قرار داده است...

منظور من از این حرف ها چیست؟ شما هیچ نیازی ندارید که دیگران از شما تعریف کنند مجبور به جلب نظر مردم نسبت به خودتان نیستید .

خدایی که خالق کل جهان هست، شما را تشویق می کند و قبول دارد.



من ترجیح می دهم تشویق و حمایت خدا را داشته باشم تا مردم را.

اگر بتوانم کاری کنم که این افراد از من خوششان بیاید، آنها افراد زیادی را می شناسند و در نتیجه فرصت های جدیدی برای من ایجاد می شود، کتاب مقدس می گوید: فرصت های پیشرفت در زندگی را مردم برای شما به وجود نمی آورند بلکه خدا برای شما به وجود می آورد، خدا می داند که فرصت ها کجا هستند.

او می تواند فرصت هایی را برای شما به وجود بیاورد بدون اینکه مجبور باشید کاری کنید تا فردی دیگر از شما خوشش بیاید تا آن فرصت را پیش پای شما بگذارد.

مجبور نیستید نظر مردم را جلب کنید، البته سعی کنید که لطف شان را بدست آورید؛ ولی اگر نمی خواهند دوست شما باشند خودشان ضرر کرده اند نه شما!

**لطفی به خود کنید و به سوی آینده گام بردارید،**

**آنها جزو سرنوشت تان نیستند**

خداوند ارتباطات الهی دارد مردم از قبل صف بسته اند، آنها از قبل، در آینده شما هستند بعضی وقت ها دلیل اینکه مردم چیزی را که ما به آن نیاز داریم را نمی توانند به ما بدهند، این است که خودشان هم آن را ندارند.

هیچکس آن را، به آنها نداده است آنها نمی دانستند چطوری آن را بدست آورند .

اگر با احساس کمبود محبت بزرگ شوند، با مردمی که احساسات خود را بیان می کنند و با هم خوب و مهربان هستند، بزرگ نشوند، مشکل اینجاست که آنها، چیزی که شما می

خواهید را ندارند که بدهند و اگر سعی کنید که آن را از آنها بگیرید، ناامید خواهید شد. چرا بیخیال آنها نمی شوید و برای چیزی که نمی توانید از آنها بگیرید، به سراغ خدا نمی روید؟

نکته اینجاست که خداوند صاحب همه چیز است.

اگر این امر مهم را یاد بگیرید که به مردم تکیه نکنید و در عوض برای تشویق کردن، پذیرفته شدن و ارزش خود به سراغ خداوند بروید، آنگاه به خاطر اینکه کسی چیزی را که انتظار دارید به شما نمی دهد با استرس زندگی نخواهید کرد، اگر هیچکسی از شما تعریف نمی کند خودتان می توانید از خود تعریف کنید.

صبح از خواب برخیزید، به خود در آینه نگاه کنید با اطمینان بگویید: صبح بخیر، تو بسیار زیبا هستی.

خداوند شما را اشرف مخلوقات می داند. چیزی را که خداوند به شما اختصاص داده است را به خود بگویید: من قوی هستم من سالم هستم، من منحصر به فرد هستم، من مورد لطف بسیاری قرار دارم.

**خودتان باید نیروهای درونی تان را فعال کنید**

**و به خود انرژی بدهید و از خودتان تعریف کنید**

نمی توانید به همسر، خانواده، همکاران یا معلم تان اعتماد یا تکیه کنید تا به شما انرژی بدهند.

ممکن است نیت شان خیر باشد، نمی توانند بیش از این دوست تان داشته باشند ولی هیچکس نمی تواند تمامی نیازهایتان را رفع کند فقط خداوند می تواند.

اگر از مردم انتظار داشته باشید در نهایت آزرده خاطر خواهید شد. از نظر روحی ممکن است آسیب ببینید یا کینه شان را به دل بگیرید. در نهایت هم رابطه تان با آنها خراب می شود اما حقیقت این است که آنها تقصیری ندارند، شاید مشکلاتی داشته باشند که نتوانستند در زمینه های مختلف دیگر بهتر عمل کنند.

ولی اگر به مردم تکیه نکنید و به جای آن به سمت خداوند بروید، دیگر انتظاری از دیگران نخواهید داشت.

اگر اینگونه فکر کنید که وقتی از کسی چیزی می خواهید فقط او می تواند به شما بدهد، در واقع دارید به او اجازه می دهید که زندگی و آینده ی شما را کنترل کند.

خداوند برنامه های زندگی شما را این گونه طراحی نکرده است که بگویید: همه چیز به این بستگی دارد که دیگران کاری که درست است را انجام دهند.

اگر به شما دلگرمی دهند، تشویق تان کنند یا اگر ناامیدتان نکنند (در این صورت حالتان خوب است).

خداوند هر چیزی را که نیاز دارید در نیروی قدرت درون شما قرار داده است.

به جای نیازمند بودن به دیگران و اینکه بگوییم چرا از من تعریف نمی کنند چرا با من دوست نمی شوند، نگرش درست این است که:

**هیچکس به من بدهکار نیست، نیازی به داشتن اعتبار بین آنها ندارم،**

**نیازی به تشویق، حمایت یا تعریف شان ندارم**

من به دیگران نیازی ندارم و می دانم برای هر چیزی که نیاز دارم، باید کجا بروم! پدرم در خانواده ای بسیار فقیر و همچنین در یک مزرعه پنبه و در دوره ی رکود اقتصادی شدید بزرگ شده بود. او غذای کافی برای خوردن نداشت و به سختی لباسی برای پوشیدن داشت. تحصیلاتی محدود داشت دوران کودکی بسیار سختی داشت. پدرم در سن ۱۷ سالگی تمام زندگی اش را وقف کلیسا کرد، مزرعه اش را رها کرد و کشیش کلیسا شد.

سال ها بعد در سن چهل سالگی در حالی که کشیش موفقی شده بود، به این موضوع فکر کرد که چگونه بزرگ شده است و چه سختی هایی تحمل کرده است؟

متعجب بود که چرا پدر و مادرش دوران کودکی بهتری نتوانستند برایش بسازند؟

چرا باید بدون غذا و تحصیلات خوب زندگی می کرد؟

ذهنش پر از این خاطرات منفی شده بود، بعد به این فکر کرد که کارهایی که پدر و مادرش در حقش کردند درست نبود، باید بهتر عمل می کردند.

آنها چیزی را که من نیاز داشتم بهم ندادند، او آنچنان به خاطر این موضوع دلخور بود که

می خواست به شهر پدری اش برود و با والدینش روبرو شود و در مورد این موضوع با آنها صحبت کند.

درست قبل از رفتن، صدایی درون ذهنش به او گفت: در حق تو بدی کردند، مگر نه؟  
گفت: بله، قطعاً این کار را کردند.

دوباره آن صدا گفت: غیرمنصفانه بود، این طور نیست؟ چیزی را که نیاز داشتی به تو ندادند.

پاسخ داد: نه عادلانه نبود .

گفت می خواهی به آنها این را بگویی؟

بله می خواهم این را به آنها بگویم. بعد آن صدا گفت: فکر می کنی اگر خودت جای آنها بودی چه می کردی؟

بدون هیچ منبع درآمدی، با حساب بانکی خالی، بدون هیچ خریداری برای محصولات مزرعه!

با داشتن ۶ فرزند برای بزرگ کردن بدون برق، بدون وسایل برقی و امکانات رفاهی مدرن.  
آن گفتگو نگرش پدرم را کاملاً عوض کرد.

او متوجه شد پدر و مادرش با توجه به امکاناتی که داشتند بهترین کار را برایش انجام دادند.  
آنها نمی توانستند چیزی را که نداشتند به او بدهند.

چرا اطرافیان تان را رها نمی کنید؟ شاید آنها هم متناسب با امکاناتی که داشتند تمام تلاششان را کرده باشند.

ممکن است تصمیماتی گرفته باشند که در حال حاضر شما نتوانید درک کنید.

احساس می کنید به شما ضرر رسانده اند ولی شما جای آنها نبوده اید. شاید کسی به آنها چیزی را که نیاز داشتند نداد که الان به شما بدهند.

منظورم این است که هیچکس به شما بدهکار نیست. خداوند بر همه امور آگاه است او هر چیزی را که در زندگی تان اتفاق می افتد، می بیند. ناعدالتی ها، اتفاقات بد، کارهای بدی که دیگران در حق شما می کنند، آن افراد نمی توانند چیزی را به شما برگردانند، نمی توانند نیازهای تان را برطرف کنند فقط خداوند است که می تواند.

او گفت در ازای زشتی ها به شما زیبایی می دهد، به خاطر ناعدالتی هایی که اتفاق افتاده است، به شما دوبرابر برمی گرداند.

منتظر نباشید تا دیگران برای شما چیزی را جبران کنند. انتظار نداشته باشید دیگران از شما عذرخواهی کنند یا به اشتباهاتشان اعتراف کنند یا چیزی را به شما بدهند که خودشان هم ندارند.

اگر به سراغ خدا بروید، به شما بهترین ها را می دهد و ادامه ی زندگی تان را ارزشمند تر و کامل تر از چیزی که تا الان بود، می کند.

این کاری است که پدرم کرد او همه چیز را رها کرد. او فهمید که پدر و مادرش نمی توانستند چیزی را که ندارند به او بدهند.

پدر یک زندگی پربرکت، باارزش و موفق داشت.

وقتی که مردم را رها کنید و دیگر انتظاری نداشته باشید تا تمام کارها را درست انجام دهند و حال شما را خوب کنند، در این صورت نه تنها زندگی آنها بهتر می شود بلکه روابط شما نیز گسترش پیدا می کند.

مهم نیست دیگران چقدر خوب باشند آنها نمی توانند هر چیزی را که نیاز دارید به شما بدهند.

من متوجه شدم که نمی توانم هر چیزی را که ویکتوریا لازم دارد برای او فراهم کنم.

می توانم تمام تلاشم را بکنم، می توانم از او تعریف کنم، به او دلگرمی بدهم، با احترام با او رفتار کنم ولی من هم انسان هستم و کم و کاستی های خودم را دارم.

اگر چشم امیدش فقط به من باشد، مطمئنا ناامید خواهد شد ولی اگر چشم امیدتان به خدا باشد، هرگز ناامید نخواهید شد.

هیچکس هیچ چیزی را به صورت صددرصد ندارد. شنیدم که می گویند:

در یک رابطه، یک نفر تنها هشتاد درصد نیازهای طرف مقابل را می تواند برطرف کند، یعنی همیشه ۲۰ درصد از نیازهایتان را نمی توانند برطرف کنند.

اشتباهی که می کنیم این است که ۸۰ درصد را رها می کنیم و به دنبال ۲۰ درصد در فرد



دیگری هستیم. مشکل این است که نفر بعد هم این ۲۰ درصد را نمی تواند به ما بدهد. می دانم بعضی از شما با خود فکر می کنید و می گوئید: جول زن من خیلی کمتر از هشتاد درصد می تواند نیازهای مرا برطرف کند.

اینگونه به آن فکر کنید که اگر درصد بیشتری داشت با شما ازدواج نمی کرد! :-)  
من یار خانم ها هستم! :-)

بخشی از ۲۰ درصدی که من ندارم و ویکتوریا به آن نیاز دارد این است که من دوست ندارم زیاد صحبت کنم.

شما من را این بالا می بینید که زیاد حرف می زنم ولی در خلوت، من ساکت و درونگرا هستم. حرف زدن از کارهای مورد علاقه من نیست.

بله در خانه ما حرف می زنیم، می خندیم و با هم اوقات خوشی رو می گذرونیم ولی ویکتوریا و خانواده اش می توانند ساعت ها صحبت کنند، آن ها از حرف زدن با هم لذت می برند.

روزی با اعضای خانواده اش داشتیم ناهار می خوردیم، بعد از حدوداً ۳۰ دقیقه وقتی غذایم را خوردم عذرخواهی کردم تا بروم بازی فوتبال را بنشینم تماشا کنم.

وقتی سه ساعت و نیم بعد برگشتم، دیدم آنها همچنان دور میز نشستند و هیچکس از جایش تکان نخورده بود.

خیلی تعجب کردم، پرسیدم: جایی هم رفتید؟ ویکتوریا گفت: ما جایی نرفتیم!

گفتم: در مورد چه چیزی صحبت می کردید؟

ویکتوریا گفت: هیچ چیز!

آنها درباره «هیچ چیز» بیشتر از هر کسی که می شناختم صحبت کرده بودند!

**کلید داشتن یک رابطه دوطرفه خوب این است که نقاط قوت و نقاط ضعف**

**طرف مقابل را شناسایی کنیم**

سپس به آن ها اجازه بدهیم که خودشان باشند (همانطور که دوست دارند رفتار کنند).

سعی نکنید آنها را مجبور کنید که باب میل شما رفتار کنند.

من از این رفتار ویکتوریا قدردانی می کنم که به من نگفت: جول بیا پیش ما و برای ۳

ساعت و نیم با ما بنشین وگرنه ناراحت می شوم. بلکه گفت خودم نتیجه را به تو می گویم

او فهمیده است که این بخشی از ۲۰ درصد است که من ندارم و نمی توانم به او بدهم.

هر روز از خدا تشکر می کنم که آن ۲۰ درصد را به من نداده است! :-)

ویکتوریا سعی نمی کند مرا مجبور کند که باب میل او رفتار کنم، از همه مهمتر، سعی

نمی کند چیزی را از من بخواهد که ندارم.

اگر برای برطرف کردن تمام نیازهایتان و تبدیل شدن به کسی که می خواهید در زندگی

باشید، به فردی دیگر وابسته باشید، مطمئناً ناامید خواهید شد. باید آن ها را رها کنید.

بعضی وقت ها خدا به ما اجازه می دهد که دورانی از زندگی را تجربه کنیم که در آن

چیزهایی را که از مردم انتظار داریم دریافت نمی کنیم.

از قصد از آنها می خواهد آن چیزها را از ما دریغ کنند تا به ما یاد دهد که نباید به فرد دیگری وابسته باشیم بلکه باید ارزش و منزلت خود را از خدا بگیریم.

وقتی خدمت کردن به عنوان کشیش را در سال ۱۹۹۹ شروع کردم خیلی نامطمئن بودم، اصلاً به خودم اطمینان نداشتم. هرگز این کار را نکرده بودم.

پدرم سگته قلبی کرد بعدشم فوت کرد من پا پیش گذاشتم تا کشیش کلیسا بشوم.

خیلی نگران این بودم که مردم چه فکری می کنند؟ به اندازه کافی کارم را خوب انجام دادم؟ آیا مرا قبول می کنند؟

بعد از سخنرانی وقتی با بازدیدکنندگان و افراد مختلف صحبت کردم به تعریف و تمجید مردم اهمیت می دادم.

جول امروز خوب بود من واقعاً لذت بردم.

آن نظرات مثل آب برای یک روح تشنه بودند، اعتبار و عزتم را از مردم می گرفتم.

خداوند از آن استفاده می کند تا ما را در حرکت و در حال پیش رفتن به سمت جلو نگه دارد.

ولی پس از یک مدت مثل مادری که بطری شیر را از کودک می گیرد تا کودک بتواند بزرگ شود، خداوند هم این خوبی ها و تعریف هایی که مردم از شما می کنند را از شما می گیرد

به این معنا نیست که دیگر هرگز قرار نیست که این اتفاق بیفتد!

بدین منظور است که به نقطه ای برسید که برای اینکه حس خوبی نسبت به خود داشته

باشید وابسته به تعریف و تشویقی که دیگران از شما می کنند، نباشید.

به این وابسته نباشید که از شما تعریف کنند و شما را دلگرم نگه دارند.

خوب است که این چیزها را بشنویم ولی شما دیگر بی نیاز از دیگران می شوید. دیگر برایتان مهم نیست که مردم شما را قبول داشته باشند یا نه، همین که خدا شما را قبول داشته باشد کافیست.

اولین سالی که در کلیسای لیکوود به عنوان کشیش فعالیت می کردم، هربار که می رفتم تا سخنرانی کنم مردم برایم کف می زدند، به من دلگرمی می دادند و خیلی وفادار و پشتیبان من بودند.

هربار که سخنرانی ام تمام می شد ویکتوریا می گفت: امروز فوق العاده بودی، خیلی عالی کارت را انجام دادی، می توانست بدترین پیام دنیا باشد!

همیشه می توانستم روی او حساب کنم که به من بگوید کارت خوب بود، می دانستم بعضی اوقات دروغ می گوید ولی آن موقع واقعا به شنیدن این جمله نیاز داشتم.

یک روز حدود یک سال بعد تازه سخنرانی ام را تمام کرده بودم و از جایگاه بیرون آمدم ویکتوریا یک کلمه هم چیزی نگفت کنارش ایستادم و صبر کردم و صبر کردم، خیلی بهش فرصت دادم ولی هیچ چیزی نگفت!

فکر کردم که او خیلی سرش شلوغ بوده و داشت به چیز دیگری فکر می کرد.

رفتم تا با بازدیدکنندگان و افراد مختلف صحبت کنم اما حتی یک نفر هم از سخنرانی من

تعریف نکرد.

فقط برای اینکه احترامم را داشته باشند چیزهایی می گفتند و من فکر می کردم دارند به من کلک می زنند.

آنجا را با ناامیدی ترک کردم و به خانه رفتم.

سگ کوچکم تا صدای ماشینم را می شنید همیشه پشت در بسیار خوشحال می ایستاد تا مرا ببیند.

روی سر و کولم می پرید ولی اینبار در را باز کردم، حتی سگم هم آنجا نبود. رفتم داخل اتاق، او در تختش بود.

به سختی چشمانش را باز کرد و به من نگاه کرد مثل این که می گوید: باز که تویی! چشمانش را بست و دوباره خوابید.

خداوند از سگ تان استفاده می کند تا روی شما کار کند.

الان که به گذشته خودم فکر می کنم متوجه می شوم که خدا داشت به من می فهماند که نباید نظر مردم و اینکه چه فکری در مورد من می کنند برایم مهم باشد و مجبور نباشم تا تشویق و تعریف آنها را داشته باشم.

اگر این موضوع را آن موقع یاد نمی گرفتم الان امروز این جا نایستاده بودم.

به خاطر اینکه هرچه خداوند شما را بالاتر ببرد مخالفان و دشمنان و منتقدان شما بیشتر می شوند.

چون اگر شما پایه و اساس اهمیت و ارزش تان را بر این بگذارید که مردم چه رفتاری با شما دارند و چقدر شما را تشویق می کنند سعی می کنید همه ی آنها را خوشحال نگه دارید. اینگونه هرگز به چیزی که خداوند شما را برای آن خلق کرده است، تبدیل نخواهید شد.

در آن سال های ابتدایی، اگر یک نظر منفی می شنیدم روز یکشنبه ام کلا خراب شد. با ناامیدی به خانه می رفتم و به این فکر می کردم که به اندازه کافی خوب عمل نکرده ام. ولی الان که آن شیشه بطری از من گرفته شده است اگر حرف های منفی بشنوم، اذیت نمیشوم.

متوجه شدم تا وقتی که بهترین تلاشم رو بکنم، با احترام به خدا، مجبور نیستم که نظر مردم را به خود جلب کنم، همین که خدا مرا قبول داشته باشد کافیست.  
نکته این است که:

شما هرگز نمی توانید نظر همه را جلب کنید انتظار نباشید همه از شما راضی باشند.

وقتی به انتهای زندگی خود می رسید در برابر مردم قرار نمی گیرید تا حساب پس

دهید، بلکه تنها در برابر خداوند قرار می گیرید

او نخواهد گفت: آیا همه را خوشحال نگه داشتی؟ آیا توانستی کل خانواده را راضی نگه داری؟ آیا حمایت همکارانت را داشتی؟

او خواهد پرسید: آیا هدفی که برایت در نظر گرفته بودم را تحقق بخشیدی؟ آیا در مسیرت

گام برداشتی؟ آیا رسالت را انجام دادی؟

شاید مثل من، آن تعریف و حمایت و دلگرمی را که به آن عادت داشتید، دیگر از جانب مردم دریافت نکنید. به جای ناامید شدن، نگرش جدیدی داشته باشید خداوند شما را کمک می کند تا رشد کنید. او شما را برای مرحله بعدی زندگی تان آماده می کند. هر چه کمتر به دیگران وابسته باشید از لحاظ روحی قوی تر می شوید و سریعتر پیشرفت می کنید.

در کتاب مقدس باب ۷ آمده است که مدیانی ها به نیروهای دو ارتش دیگر ملحق شدند تا از رودخانه اردن عبور کنند و قصد داشتند به قوم بنی اسرائیل حمله کنند. گیدئون تمام افرادش را فراخواند سی و دو هزار جنگجو آماده نبرد بودند. گیدئون احساس خوبی داشت او ارتش بزرگی برای محافظت از مردم بنی اسرائیل داشت. او به سمت دشمنان لشکرکشی کرد ولی خداوند در آیه دوم به او گفت: گیدئون، افراد زیادی با تو هستند.

اگر در جنگ پیروز شوی فکر می کنی که با قدرت خودت پیروز شده ای. خداوند او را راهنمایی کرد که بگوید به هر کس که می خواهد برود و ترسیده است می تواند به خانه برگردد.

بیست و دو هزار نفر بازگشتند او دو سوم سپاهش را از دست داد.

مطمئنم گیدئون تعجب کرده است و گفت: خدایا دیدی چه اتفاقی افتاد؟



خدا گفت: بله دیدم اما گیدئون تو هنوز افراد زیادی را با خود داری.

خدا به گیدئون دستور داد که آن ده هزار نفری که برایش باقی ماندند را ببرد تا آب بنوشند بعد آنها را به دو گروه تقسیم کند هرکس که دهانش را در آب کند و آب بنوشد در گروه اول قرار می گیرد.

و گروه دوم کسانی بودند که دست خود را در آب می کردند و آب را با دستانشان بالا آورده و می نوشیدند.

نه هزار و هفتصد نفر دهانشان را در آب کردند (گروه اول)، این گروه باید به خانه باز می گشت.

فقط سیصد نفر با دستشان آب نوشیدند (گروه دوم) ارتشش از سی و دو هزار نفر به سیصد نفر رسید.

می توانم تصور کنم که گیدئون فکر کرد که خدایا من با سی و دو هزار نفر مطمئن بودم، با ده هزار نفر به مقدار نگران بودم ولی خدایا با سیصد نفر چه کار کنم؟ این غیرممکن است.

خدا گفت: گیدئون تو به آن افراد نیاز نداری، تو به افراد زیادی وابسته ای.

خدا دقیقا همان چیز را به ما هم می گوید شما به تمام همکاران تان نیاز ندارید تا از شما حمایت کنند. به همه دوستان و اعضای خانواده تان نیازی ندارید تا شما را تشویق کنند.

نکته این است که هرچه به دیگران کمتر وابسته باشید، کمتر هم آزرده خاطر و ناامید خواهید شد.

وقتی به شخص دیگری وابسته نباشید و انتظار کمک از او نداشته باشید و فکر نکنید که تنها آنها می توانند به شما کمک کنند در این صورت است که خداوند لطفش را به بهترین وجه ممکن شامل حال شما می کند.

گیدئون با آن سیصد نفر به جنگ رفت یعنی تنها با یک درصد از افرادی که در ابتدا داشت. خدا به طور شگفت انگیزی به او کمک کرد و توانست آن ارتشی را که خیلی بزرگ تر و مجهزتر بود را شکست داد.

دقیقا به همین شکل خداوند هنگامی که احتمالات کاملاً علیه شما هستند، شما را نیز به صورت شگفت انگیزی پیروز می کند.

شما این را می دانید که اگر حمایت و ارتباطات خوبی را از جانب دیگران داشتید، می توانستید به هدف تان برسید.

اگر قوی ترین بازیکنان را داشتید و بهترین بازیکن در تیم شما بود می توانستید موانع را پشت سر بگذارید.

خدا می گوید: نگران آن نباشید شما مجبور نیستید تمامی این افراد را در اختیار داشته باشید.

شما اگر با خداوند باشید، قوی ترین تیم را تشکیل می دهید قدرتی که با شما هست،

خیلی بزرگتر از قدرتی هست که علیه شماست.

از گفتن این دست بردارید که: اگر به من یاد داده بودند، اگر ازم حمایت می کردند، اگر به مردم وابسته نباشید دیگر ناامید و آزرده خاطر نخواهید شد.

با کمک افراد کم تر و همراه با لطف خداوند در زندگی نعمت های بیشتری را بدست می آورید.

آیا چون فکر می کنید حمایت کافی ندارید، ناامید شده اید؟

این نگرش جدید را داشته باشید که بزرگترین نیرو در جهان هستی همواره در کنار شماست.

آیا به این خاطر این که مردم چیزی را که قبلاً به شما می دادند، ولی اکنون نمی دهند، دلسرد شده اید؟

به این خاطر است که خداوند شما را رشد می دهد. دیگر چیزی را که فقط خداوند می تواند به شما بدهد را از مردم درخواست نکنید.

برای ایجاد احساس لیاقت و تشویق شدن به سراغ خدا بروید، اگر این امتحانات را قبول شوید و دیگر به مردم وابسته نباشید نه تنها مطمئن تر و ایمن تر زندگی می کنید، بلکه من باور دارم و اعلام می کنم که هر مانعی را که به نظر قابل برطرف شدن نیستند را به راحتی پشت سر خواهید گذاشت و به رؤیاهایی دست می یابید که غیرممکن به نظر ند و در نهایت به تمام اهدافتان در زندگی می رسید.

به شما تبریک می گویم که این کتاب را تا آخر خواندید.

برای دانلود فیلم این کتاب هم کفایت وارد آدرس زیر شوید:

[bplus2020.ir/product-category/shop/mp4/](http://bplus2020.ir/product-category/shop/mp4/)